

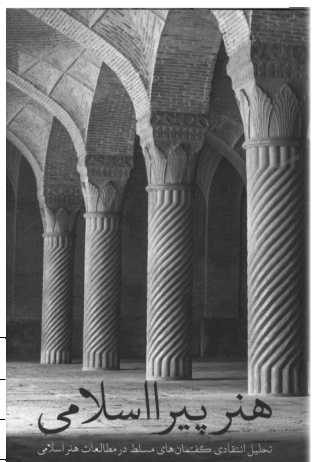
نقد شفاهی

نقد و بررسی کتاب هنر پیرااسلامی: تحلیل انتقادی گفتمان‌های مسلط در مطالعات هنراسلامی

نشست نقد و بررسی کتاب هنر پیرااسلامی، تحلیل انتقادی گفتمان‌های مسلط در مطالعات هنراسلامی، عصر روز یکشنبه ۲۵ آذر ۱۳۹۷ در سرای اهل قلم با حضور نویسنده اثر دکتر صادق رشیدی (مدرس دانشگاه علم و فرهنگ)، دکتر مهناز شایسته‌فر و دکتر محمد خزایی (اعضای هیئت علمی دانشگاه تربیت مدرس و پژوهشگران هنراسلامی) و دکتر مریم حسینی (عضو هیئت علمی دانشگاه الزهراء و سردبیر فصلنامه نقد کتاب ادبیات و هنر) برگزار شد. از جمله محدودیت‌ها و موانع پژوهشی در عرصه مطالعات هنراسلامی، شیوه توصیف‌محور مستشرقین و نگرش انتزاعی سنت‌گرایان است که تفکر و مواضع پژوهشگران را به سمت سستی، خنثی‌شدگی و نگرش‌های کلی سوق می‌دهند و قدرت نقد و نگرش‌های اجتماعی و فرهنگی در این قلمرو مطالعاتی را از آن‌ها سلب می‌کنند و با اسطوره‌ای جلوه دادن نظریه‌ها و نوشتارهای متعدد حکمی و عرفانی و نیز گرایش‌های بنیادگرایانه افراطی در هنر، فضایی را ایجاد کرده‌اند که گویی گفتمان هنراسلامی از جمله قلمروهای نقدناپذیر است. نویسنده این اثر با نگاهی انتقادی به تعاریف و رویکردهایی که چپستی هنراسلامی را تبیین کرده، کوشش می‌کند تا با آشکار ساختن سفسطه‌های تفسیری برخی از گفتمان‌ها، تصویر روشن‌تری از فرایند مطالعات نظری در عرصه هنراسلامی ارائه دهد. این کتاب پنج فصل دارد: «شکل‌گیری گفتمان هنراسلامی»، «گفتمان‌های مسلط در مطالعات هنراسلامی»، «تحلیل انتقادی گفتمان»، «نشانه‌شناسی» و «گفتمان هنر پیرااسلامی».

صادق رشیدی: به نام خدا. سلام می‌کنم خدمت حضار محترم و تشکر ویژه از سرای اهل قلم و برگزارکنندگان این جلسه و ارادت ویژه‌تر خدمت خانم دکتر شایسته‌فر و آقای دکتر خزایی که افتخار دادند که در خدمت‌شان باشم و در واقع در کنارشان بیاموزم. وقتی کتاب می‌نویسی و بعد می‌خواهی به سراغش بروی؛ خود به عنوان مؤلف کمی می‌ترسی چون اصولاً اندیشه‌های





■ رشیدی، صادق (۱۳۹۶). هنر پیراسلامی: تحلیل

انتقادی گفتمان‌های مسلط در مطالعات هنر اسلامی.

تهران: علمی و فرهنگی.

آدمی در طول زمان تغییر می‌کند یعنی وقتی شما بعد از یک سال برگردی و کتابت را بخوانی گاهی ممکن است حسرت بخوری که می‌توانستی چیزهای دیگری به آن اضافه کنی یا مبحث را جور دیگری پیش ببری و... ولی در هر صورت من این کتاب را یکی از مهم‌ترین و جدی‌ترین تألیف‌های خود می‌دانم.

بخش مهمی از دیدگاه‌هایی که در این کتاب مطرح شده، در رساله دکتري من نیز آمده و امروز خوشحالم که دو استاد بزرگوار به عنوان متخصصان هنر اسلامی برای نقد این کتاب حضور دارند. من برای نوشتن این کتاب با چالش‌های نظری و فکری زیادی مواجه بودم. به دلیل اینکه ابتدا در آن زمان سؤالاتی خیلی ساده، مهم و البته کلیشه‌ای ذهنم را درگیر کرده بود که هنر اسلامی دقیقاً یعنی چه؟ چه می‌گوید؟ هدفش چیست و چرا به وجود آمده؟ و دیگران درباره این هنر اسلامی چه چیزهایی نوشته‌اند و قرار است که اصلاً به کجا برویم و جایگاه این حوزه مطالعاتی در بدنه دانشگاه کجاست؟ این سؤالات را به عنوان سؤالات مبنایی در همان ابتدای کتاب مطرح کرده‌ام. در مطالعات اولیه خود متوجه شدم که ادعاهایی در حوزه مطالعات هنر اسلامی مطرح شده که مصادیق مبهمی دارند، کسانی که این ادعاهای نظری را مطرح کرده‌اند به نظر می‌آید که تلاش زیادی برای علمی نشان دادن آن‌ها کرده‌اند. اما در واقع علمی نیستند و در قلمروی گفتمان‌های محفلی قابل بررسی‌اند و یا می‌توانم بگویم خیلی دلی است در نتیجه اول به این مسئله پرداختم که اساساً اصطلاح هنر اسلامی از کجا آمده است. در فصل نخست این کتاب توضیح داده‌ام که هنر اسلامی پیامد گفتمان شرق‌شناسی است یعنی تا پیش از اینکه مستشرقان بحثی به نام هنر اسلامی را مطرح کنند ما عنوانی به نام هنر اسلامی نداشته‌ایم. منظورم از «ما» جهان شرق و بطور کلی جهان اسلام است. یعنی مستندات و یافته‌های من نشان می‌دهد که هیچ حاکمی و یا هیچ

ملتی در صدد نبوده که به آفریده‌های هنری خود، هنراسلامی بگوید. در واقع این گفتمان، یک برساخت کاملاً نظری و مطالعاتی بوده است. مقاله‌ای هم شیلابلر و جانانتان بولوم در این باره نوشته‌اند که خودشان اقرار کرده‌اند که هنراسلامی را ما پژوهشگران غربی بر سر زبان‌ها انداخته‌ایم و ای کاش این کار را نمی‌کردیم چون این کار باعث شد که دردسرهای زیادی به وجود بیاید و از نظر معنایی ابهامات زیادی در عنوان هنراسلامی وجود دارد که خودمان هم در آن مانده‌ایم که تلقی ما از این ماجرا چیست. این پژوهشگران در مقاله خود اشاره کرده‌اند که زمانی که به سمت مطالعات دستاوردهای هنری و زیباشناختی کشورهایی که به نوعی اسلام در آن‌ها رسوخ پیدا کرده بود، وارد شدند با دستاوردهای متکثری مواجه شدند در نتیجه نتوانستند آثار به جا مانده هنری و حتی فرهنگی سرزمین‌هایی مثل ایران را دسته‌بندی کنند و با نوعی گونه‌شناسی آن‌ها را تقسیم‌بندی نمایند و یا وارد حوزه سبک‌شناسی شوند.

به واقع از نظر من همه این‌ها در پیوستار فرهنگ شکل گرفته و مادامی که فرهنگ یک فرآیند است و شکل پیوستاری دارد هیچ چیز ناب اصیل یگانه و دست‌نخورده‌ای نمی‌توان پیدا کرد که در نوع خودش منحصر به فرد باشد. هیچ چیز بر اساس هیچ ساخته نمی‌شود. هر متنی، پیش متنی دارد. همه چیز در ترکیب و تلفیق شکل می‌گیرد یا به قول نظریه‌پردازان بینامتنیت همه چیز بینامتنی است. خوب طبیعی است که نمی‌شود مطلقاً به چیزی بگوییم هنراسلامی که در مصداق‌های فراوانش، جنبه‌هایی تلفیقی و ترکیبی از فرهنگ‌ها و تمدن‌های مختلف را به دوش می‌کشد. به استثنای معماری مساجد و آرایه‌های وابسته به آن که بحث جدایی دارد و من به آن نیز در کتابم پرداخته‌ام. در فرآیند تحقیقاتی که انجام دادم برای پاسخ به ابهامات خودم سعی کردم که به سمت ارائه یک مفهوم جدیدتری حرکت کنم که در واقع این ابهام و کلی بودن هنراسلامی را جرح و تعدیل نمایم. نمی‌گویم موفق شدم یا نه چون این به نگرش مخاطبین بستگی دارد که این کتاب را خوانده‌اند و یا خواهند خواند. در نتیجه تلاش کردم که یک دسته‌بندی از انواع رویکردهایی ارائه دهم که دستاوردهای هنری سرزمین‌های اسلامی را مورد مطالعه قرار داده‌اند. این تقسیم‌بندی که برای اولین بار مطرح می‌شود در جدول صفحه ۹۸ کتاب آمده است. نهایتاً در ادامه پژوهش مفهوم هنر پیراسلامی و یا Para Islamic Art را به عنوان یک نظریه مطرح کردم که توضیحاتش در فصل آخر آمده است. کلیت بحث‌های من در این کتاب از تحلیل انتقادی گفتمان سنت‌گرایی و گفتمان تاریخ‌گرایی شروع می‌شود. در واقع ما دو گفتمان کلی و مسلط در حوزه هنراسلامی داریم که من هر دو نگرش را مورد بررسی انتقادی قرار دادم و با مبانی نظری تحلیل انتقادی گفتمان که شرحش در کتاب آمده و دلایلی هم برای نقدهای خود داشتم که اگر سلیقه‌ای به آن نگاه

نکنیم، می‌تواند بیشتر مورد تأمل قرار بگیرد. تمام کسانی که ادعا می‌کنند دربارهٔ هنراسلامی کتاب نوشته‌اند و از عبارت و اصطلاحات و مفاهیمی مثل عرفان و مبانی عرفانی هنراسلامی استفاده کرده‌اند به‌واقع کار شگرفی انجام نداده‌اند. اگر به منابع مورد استفادهٔ همه مقالات و کتاب‌هایی که دربارهٔ هنراسلامی نوشته شده رجوع کنید درمی‌یابید که اغلب مطالب تکراری است و ارجاعات به چند منبع محدود شده‌اند. کسی که ادعا می‌کند می‌خواهد با نگرش عرفانی به هنراسلامی نگاه کند باید بتواند متون عرفانی را با همان زبان بخواند، باید بتواند به‌طور مثال کشف‌المحجوب را بخواند. این گفتمان عرفانی و بحث از مبانی عرفانی هنراسلامی اتفاقاً خود محل مناقشه و سوءتفاهم است. اینکه شخصی استنباط‌ها و برداشت‌های ذهنی خود را از نقوش انتزاعی هنراسلامی با لفاظی‌های کلی و مبهم شبه عرفانی و شبه فلسفی ارائه بدهد و بگوید این تمثیلی از بهشت است و یا فلان تصویر تمثیلی از آسمان است این به هیچ‌وجه نگاه عرفانی نیست، چرا که عرفان برای خود مآجراهایی دارد و نوعی کنش فردی و درون‌گرایانه است. این منش شبه عرفانی که عمدتاً هم وابسته به نظریه‌های حکمت اسلامی است، می‌توان گفت آن‌قدر که ابعاد حسی و عاطفی پررنگی دارد ابعاد عرفانی ندارد، به همین خاطر حتی مقالات و کتاب‌هایی که دکتر سیدحسین نصر نوشته‌اند مصادیق مشخصی ندارند. یعنی این نویسندگان و محققان مصادیق بارزی برای مباحث خود نمی‌آورند و کلامشان اغلب یک ادعای نظری و ذهنی است. آنچه مرا بیشتر به بسط این موضوع با نگرش انتقادی ترغیب کرد این بود که امروز هنراسلامی برای برخی‌ها عرصهٔ نوعی بهره‌برداری‌های سازمانی و نهادی است و در این کتاب مراد من از هنراسلامی، آن نیست که ممکن است یک سازمان ایدئولوژیک و یا یک نهاد و ارگان خاص برای خود از آن تعریفی داشته باشد. و من با هنراسلامی‌ای مواجه شدم که حوزهٔ کاملاً مطالعاتی و دانشگاهی است. ممکن است در دوره‌های متفاوت از این اصطلاح تلقی‌های دیگری وجود داشته باشد و از طریق آن منافعی به دست بیاید اما هنراسلامی در کتاب هنر پیر/اسلامی همان حوزه مطالعاتی است که نتیجه گفتمان شرق‌شناسی بوده است.

مهناز شایسته‌فر: به نام خدا. از آقای دکتر رشیدی برای توضیحات مختصر و جامعی که دادند و کتاب را به رشته تحریر درآوردند تشکر می‌کنم. این کتاب که برگرفته از رسالهٔ دکتری ایشان است برای پژوهشگران حوزهٔ هنراسلامی بسیار قابل استفاده است. من کتاب را مطالعه کردم و در مقام مشاور ایشان با هم بحث‌هایی در مورد نگرششان به هنراسلامی داشتیم و می‌شود گفت



که بعضی از نگرش‌ها با توجه به جایگاهی که امروزه هنراسلامی در ایران و دیگر کشورها دارد قابل استناد و قبول است ولی به نظر من بعضی از نگرش‌ها قابل تأمل است و باید به نحوی دیگر مورد توجه قرار گیرد. من چند نکته را قابل عرض می‌دانم: اول اینکه رویکرد کتاب نسبت به هنراسلامی رویکردی انتقادی است و آیا واژه هنراسلامی می‌تواند واژه درستی باشد و تحقیقات این کتاب امروزه برای محققان هنراسلامی قابل استناد است؟ همین‌جا یک پراتز باز کنم آیا ما واژه مترادف دیگری برای احیاناً غلط بودن واژه هنراسلامی در نظر گرفته‌ایم و اگر واژه هنراسلامی برای هنرهایی که در معنا و ویژگی‌های بصری در دوران اسلامی تهیه شدند نمی‌تواند واژه مناسبی باشد اگر بخواهیم واژه دیگری را استفاده کنیم آن واژه چه واژه‌ای می‌تواند باشد؟

البته در این کتاب به هنرها و یا واژه‌هایی مثل هنر ترکی، هنر هندی، هنر عثمانی، هنر ایرانی و هنر آفریقایی و شاید هنر مصری و... پرداخته شده، یعنی کل کشورهای اسلامی را در نظر بگیرید که می‌توانند تحت لوای این واژه مشترک قرار بگیرند. آیا این امکان دارد که هر کشور مسلمانی بتواند نام کشور خود را بر هنر اضافه کند و کلمه اسلامی را بر دارد. البته این امکان وجود دارد که ما هنری را که امروز به آن هنراسلامی اطلاق می‌کنیم هنر ایرانی بنامیم ولی ارزش‌هایی که این واژه می‌تواند به هنر و مطالعات این حوزه ببخشد از بین می‌رود و یا این‌که مورد توجه صددرصدی قرار نمی‌گیرد. از یک‌سو تمامی کشورهایی که اسلام را پذیرفتند مسلمانان بنا بر این به ارزش‌ها، عقاید و تفکرهای یکسان معتقدند و هنری که در طی دوران اسلامی در این کشورها رشد و توسعه یافته برگرفته از همین ارزش‌هاست و دارای همین خصیصه‌ها و رویکردهاست. اگر ما هنر تزئینات کاشیکاری عثمانی را در ترکیه با یکی از مساجد در ایران مثل مسجد جامع اصفهان مقایسه کنیم متوجه می‌شویم اگرچه دارای تفاوت‌های ظاهری در تزئینات هستند ولی در بنیان و در شاکله وجودی‌شان اشتراکات قابل توجهی دارند که برگرفته از اشتراکات اساسی و اصولی است که هر دو کشور به آن پایبندند و آن دین اسلام است. بنابراین به نظر من نه تنها استفاده از واژه هنراسلامی برای تمامی کشورهایی که به دین اسلام گرایش پیدا کرده‌اند یک واژه مناسب می‌تواند باشد بلکه یکی از عوامل وحدت‌بخش بین کشورهای اسلامی است که در حوزه هنر به هم نزدیک شوند اگرچه همه کشورهای شرق جهان اسلام از فرهنگی مشابه برخوردارند. یعنی ایرانیان از نظر فرهنگی، نسبت به کشورهای اروپایی مشابهت بیش‌تری با کشورهایی چون سوریه، عراق، پاکستان و حتی هند و ژاپن دارند. چرا که همه در یک گستره جغرافیایی رشد کرده و توسعه یافته‌اند و در واقع از ارزش‌های یکسانی برخوردارند. بنابراین هم در حوزه فرهنگی می‌توانند بهم نزدیک شوند و هم در هنر که زاده فرهنگ است و بخشی از فرهنگ به شمار می‌رود.

دومین بحث من اینکه می‌توان گفت هنر اسلامی به مثابه یک بذر است که اگر در خاک‌های مختلف کاشته شود ثمره‌های متفاوتی دارد. اگر بذر هنر اسلامی را در خاک ایران ساسانی می‌کاریم دارای جلوه‌های متفاوتی با بذری خواهد بود که در خاک کشور روم کاشته می‌شود و ماحصلش مثلاً کاشی‌های متفاوتی می‌شود که برگرفته از بسترهای متفاوت جغرافیایی و فکری است که در آن رشد و توسعه پیدا می‌کند ولی شاکله وجودی‌شان شباهت قابل توجهی نسبت به هم دارند.

بحث دیگر من این است که ما همانند کشورهای اروپایی می‌توانیم از واژه‌ای مذهبی و دینی اسلامی برای اضافه کردن و معنا بخشیدن به واژه هنر استفاده کنیم کمالینکه آن‌ها از واژه‌های هنر مسیحی، هنر یهودی و هنر زرتشتی استفاده می‌کنند و قاعدتاً اشکالی هم ندارد. اگر ما هم برای هنر خودمان از واژه اسلامی استفاده نکنیم و بخواهیم مفهوم جدیدی را مورد استناد قرار دهیم شاید به این اندازه کاملیت و تمامیت معنا را نرساند و نتواند ما در مفهوم کمک کند.

این کتاب دو نقد را مطرح می‌کند: نقد دیدگاه سنت‌گرایان و نقد دیدگاه پسااسلامی و اشاره می‌کند به روش و شیوه‌ای که ما در کتاب‌های هنر اسلامی مورد بررسی قرار می‌دهیم. اگرچه شباهت قابل توجهی در بررسی آثار اسلامی در کتاب‌هایی که به این واژه می‌پردازند، مشاهده می‌شود و همه از رویکرد یکسانی برخوردارند. اما برای ادامه مطالعات حوزه هنر اسلامی ناگزیر از کاربرد واژه هنر اسلامی هستیم. با توجه به اینکه اگر ما از واژه هنر اسلامی استفاده می‌کنیم ناخودآگاه فقط ایران اسلامی در ذهنمان متصور می‌شود. اما ما باید در تفکرمان همه کشورهای را در آن واحد در زیرمجموعه مطالعات هنر اسلامی بگنجانیم و نسبت به کاربرد هنر اسلامی جامعیتی داشته باشیم که متأسفانه نداریم و نمی‌توانیم نسبت به آن استنباط کامل و اظهار نظر بدون نقصی داشته باشیم. اما شرق‌شناسان این جامعیت را دارند و در همه بررسی‌های مطالعه آثار هنر اسلامی، هم‌زمان کشورهای مثل ایران، ترکیه، هند، مصر، سوریه، غرب جهان اسلام، شمال آفریقا و... را مورد مطالعه قرار می‌دهند. برای نمونه اگر بخواهند در حوزه معماری اسلامی کار کنند همه آثار معماری دوره‌های تاریخی کشورهای اسلامی را مورد بررسی قرار می‌دهند. در واقع در بستر تاریخ موضوع‌های هنر اسلامی مورد بررسی قرار می‌گیرد.

یکی از ابهاماتی که در کتاب مطرح می‌شود این است که اثبات حضور عرفان در هنر اسلامی مشکل است و برای عوام جامعه و حتی محققان هنر اسلامی، این امکان نیست که به کتاب‌های مرجع عرفان‌شناسی مراجعه و آن‌ها را مطالعه کنند. به عقیده من نباید این مسئله را خیلی دشوار کرد. خداوند صدر همه عرفان‌ها قرار دارد و ارتباط با او بسیار ساده است. با رجوع به خود، شناخت خود و تبعیت از آموزه‌های اسلامی می‌توان به این مرحله از شناخت دست پیدا کرد یعنی رجوع به خویش که رجوع به خداوند است. همچنین یکی دیگر

از چیزهایی که انسان را به عرفان و معنویت نزدیک می‌کند انس با قرآن است. ما خوشنویسانی داشتیم که در تمدن اسلامی حافظ قرآن بودند و به کتابت و خط‌نگاری خطوط قرآن می‌پرداختند. انس با قرآن سبب می‌شود معنویت حاصل از آیات قرآنی به افکار هنرمند منتقل شود و افکار و ارتعاشات معنوی او در آثارش جلوه کند و این معنویت، ناخواسته به مخاطب نیز منتقل شود. مثلاً بیننده کتیبه‌ها و نقوش هندسی مسجد شیخ لطف‌الله اصفهان، ناخودآگاه تحت تأثیر معنویتی قرار می‌گیرد که برگرفته از احوال روحانی و لطافت فکری خالق آن آثار هنری است. باید گفت مقایسه هنرمند معاصر با هنرمند دوران گذشته، از نظر معنویت موجود در آثار، شاید خیلی عادلانه نباشد؛ همان قدر که جهان رو به توسعه است به تدریج انسان نیز از معنویت فاصله می‌گیرد و این مقایسه شاید از نوع تصویری است که نسبت به هنراسلامی پیدا کرده‌ایم. هنر ایرانی قبل از اسلام، به واسطه حضور آموزه‌های دین اسلام، به عنوان هنراسلامی گسترش پیدا کرد. دوران حاکمیت ساسانی بستر و پلکانی شد برای پیشرفت و رشد قابل توجه در همه هنرها. پس از گرایش هنرمندان ساسانی به دین اسلام، ویژگی‌های هنراسلامی در آثارشان نمایان شد و زیبایی خاصی که برگرفته از روح زیبایی‌بخش اسلام بود در هنرهای آن زمان پدیدار شد. زیبایی‌های نقوش که ترسیمی از بهشت است و تأثیر آیات قرآن و روایات و احادیث و ادعیه‌ها و... در کتیبه‌ها و نقش و نگار مساجد و اماکن مذهبی منعکس شد. بنابراین هنراسلامی می‌تواند معنوی باشد و حامل پیام‌های معنوی.

رویکرد دانشجویان به هنراسلامی، مطالعاتی است که در مکاتب و سبک‌ها انجام می‌شود اما در دوره‌های مختلف هنری قابلیت این نوع مطالعه، با استناد به نمونه‌های موجود در کتاب‌خانه‌ها وجود دارد. اگر بحث مورد مطالعه، نگارگری باشد نسخه‌های خطی مصور مذهبی که به زندگی ائمه می‌پردازد مورد بررسی قرار می‌گیرد. مثلاً احسن/الکبار یکی از نسخه‌هایی است که خاندان پیامبر (ص) و حوادث مهم تشیع را به تصویر می‌کشد. معراج‌نامه‌ها نیز سفری روحانی هستند و اگرچه با رویکرد هنری مصور شده‌اند ولی هدف هنرمند انتقال پیامی مذهبی بوده است. و از این دست کتاب‌ها فراوان است.

بحث زیبایی‌شناسی هنراسلامی در کتاب دکتر رشیدی جایی ندارد. به هر شیوه‌ای که هنراسلامی را مورد مطالعه قرار دهیم درمی‌یابیم که هنراسلامی در ظاهر و معنا زیباست و نمی‌توان زیبایی آن را زیر سؤال برد. وقتی وارد یک مسجد یا امامزاده می‌شوید با زیبایی بی‌نظیر و مجذوب‌کننده‌ای مواجه می‌شوید. شاید این زیبایی آثار هنری بود که سبب شد در قرن نوزدهم که در این کتاب بدان اشاره شده مستشرقان به کشورهای اسلامی هجوم آوردند و آثار هنری را به کشورهای خود منتقل کردند. آن‌ها شیفته این زیبایی‌ها شدند و به خلأ مطالعاتی

در این زمینه پی بردند و صد سال پیش تر از ما شروع به مطالعه، نگارش و توصیف این آثار کردند. البته مهم ترین کارشان حفظ این آثار در بهترین شرایط و نوشتن کتاب هایی در توصیف آن ها بود. باید گفت که این آثار در ظاهر زیبا هستند ولی ما به زیبایی معنوی دیگری هم معتقدیم که در پس زیبایی ظاهری نهفته و برگرفته از شریعت و فلسفه ای است که در پس انعکاس این نقوش بر در و دیوار و ظروف و نگارگری، خودنمایی می کند.

و نکته آخر اینکه این آثار هنری در موزه های دیگر کشورها بی شمارند و در بهترین شرایط در دپارتمان هایی با نام هنر اسلامی و گاهی هنر ایرانی نگهداری می شوند و محل بازدید گردشگرانند و این مجموعه ها قابل مقایسه با بخش هنر اسلامی موزه ملی ما نیست که آثار هنری را در بخش کوچکی به نمایش گذاشته است. باید اشاره کنم که این حق ایران اسلامی است که تولیدات آثار هنری خود را در فضا و مکان مناسب تری به نمایش گذارد. با مطالعه این نوع آثار محققان می توانند به این سؤالات پاسخ دهند که چرا این آثار تولید شده؟ از چه طریقی تولید شده؟ چه سبکی دارند؟ خالق این آثار چه کسانی بودند؟ چه کسانی حمایت کردند تا آن ها تولید شود؟ چه عناصر زیبایی در این آثار استفاده شده و آن ها را زیبا کرده؟ همه این ها می تواند منابع مطالعات آینده در حوزه هنر اسلامی باشد.

فصلنامه نقد کتاب

ادبیات و هنر

سال اول، شماره ۳ و ۴
پاییز و زمستان ۱۳۹۷

۱۲

محمد خزایی: تشکر می کنم از سرای اهل قلم که این امکان را به وجود آورد که درباره هنر اسلامی به گفتگو بنشینیم و انتشار کتاب دکتر رشیدی که عامل برپایی این نشست شد. دکتر رشیدی گفتند و در کتاب شان هم نوشته اند که هنر اسلامی محصول پژوهش های مستشرقان و یا شرق شناسان است. بله این درست است در واقع واژه ای تحت عنوان هنر اسلامی توسط مستشرقان مطرح شد و آن هم به سال ۱۶۰۰ م. برمی گردد. برخی معتقدند که هنر اسلامی در قرن نوزدهم پدید آمده اما پدیداری این مطالعات از قرن هفدهم آغاز شده و در قرن نوزدهم اوج گرفته است. دو مجموعه کتاب وسیع درباره هنر اسلامی موجود است که در جلد اول آن تقریباً از سال ۱۶۰۰ م. مقالات و کتاب ها و مطالبی با عنوان هنر اسلامی آمده و احتمالاً تا سال ۱۹۷۴ ادامه دارد. و مجلد دوم آن که توسط شیلابلر و جاناتان بلوم نوشته شده از سال ۱۹۷۶ یا ۱۹۷۵ آغاز و فکر می کنم تا سال دو هزار ادامه یافته است. دکتر رشیدی برای این اثر واقعاً با مجموعه عظیمی از کتاب هایی که درباره هنرهای اسلامی نوشته شده روبه رو بوده است.



بحث این است که چه دلیلی داشت که مستشرقان به هنراسلامی بپردازند. دلایلی مختلفی دارد و شاید اوج آن مسافرانی بودند که به عنوان شرق شناس و دیگر عناوین مانند دیپلمات (البته از قرن ۱۹ م. به بعد) و... به مناطق اسلامی سفر می کردند و آثار هنری را خریداری کرده و به موزه ها یا کتابخانه های خود منتقل می کردند. سپس افراد مختلفی از آثار هنری عکس برداری و نقش برداری می کردند و یا به صورت های مختلف درباره این آثار مطلب می نوشتند و این به دلیل جذابیت آثار بوده و به هر روی محققان مشتاق بودند که درباره این آثار بگویند و بنویسند.

باید گفت حرکت نوین شرق شناسان به سوی هنراسلامی و نه تنها هنراسلامی، بلکه هنر دیگر ممالک و دیگر کشورها و دیگر تمدن ها از قرن ۱۷ و ۱۸ م. آغاز شد. هنگامی که به واقع تاریخ مدرن در آلمان پایه گذاری شد و محققان نگاه تاریخی به تمدن ها و فرهنگ های مختلف داشتند و طبیعتاً وقتی یک تمدن را بررسی می کردند به هنر آن هم که عامل اظهار وجود آن تمدن است توجه می کردند.

وقتی مستشرقان به هنراسلامی برخورد کردند به نظر می رسد که خیلی شگفت زده شدند و شاید اولین برخورد آن ها با هنراسلامی در اسپانیا بود، سپس به هنر کشورهای عربی و نهایتاً خاورمیانه و جاهای دیگر توجه کردند. آن ها خود اذعان دارند که در فرهنگ شرق و خصوصاً ایران دو موضوع برای شان جالب بوده یکی صوفیسم و دیگری هنر.

یکی از دلایل جذابیت هنراسلامی برای مستشرقان ویژگی های خاص آن است. در دوران انقلاب صنعتی توجه به هنراسلامی و تزئینات اسلامی بیشتر می شود چرا که در آن زمان آثاری که پیشتر با دست تهیه می شد، تولید ماشینی شد و تولیدات ماشینی هم شکل و یک جور بودند و تولید یکسان همه چیز، برای مردم چندان خوشایند نبود و افرادی مثل ویلیام موریس و دیگران تحت عنوان جنبش هنر و صنایع دستی معتقد بودند که نباید تولیدات زشت و یکسان در اختیار مردم قرار داد بلکه باید از تزئینات کمک گرفت. بنابراین آن ها به تزئینات هنر شرقی بویژه هنراسلامی روی آوردند و کتاب هایی نوشتند - که مهم ترین آن ها توسط جیمز جونز تهیه شد - که بتوانند از نقوش هنراسلامی استفاده کنند که خیلی هم موفق نشدند و در نهایت توانستند هنر و صنعت را با هم آشتی دهند. مستشرقان در آغاز از واژه هنراسلامی استفاده نمی کردند بلکه اولین کتاب هایی که در مورد هنراسلامی نوشته شده تحت عنوان هنر محمدی بود و در واقع هنر را به اسم پیامبر (ص) نام گذاری کردند و بعدها موریسک را به نقوش اسلیمی و هنر محمدی را به هنراسلامی تغییر دادند.

من نیز دیدگاه دکتر رشیدی را می‌پذیرم که نگاه ما به هنراسلامی از منظر ایدئولوژیک خیلی پررنگ است. ما خود این مسئله را تجربه کرده‌ایم؛ حدود بیست سال پیش وقتی خانم دکتر کتاب‌هایش را در نمایشگاه کتاب عرضه می‌کرد همه با دیدن واژه هنراسلامی تصور می‌کردند که کتاب درباره قرآن است نه نقاشی و هنر که این نگاه به واژه هنراسلامی کاملاً ایدئولوژیک است. بنابراین حداقل پانزده سال طول کشید که بتوانیم در دانشگاه رشته‌ای با نام هنراسلامی تأسیس کنیم که امروز دوره‌های دکتر و فوق‌لیسانس دارد و حالا اگر فرصت شد می‌گویم چرا باید این رشته‌ها را داشته باشیم.

نگاه مستشرقان به هنراسلامی چندان ایدئولوژیک نیست و اغلب از منظر جغرافیایی است و بسیاری از مشکلات به سبب همین نگاه آن‌ها به هنراسلامی است. دیدگاه آن‌ها را به چند دسته می‌توان تقسیم کرد: یک از منظر منشأ و شکل‌گیری هنراسلامی که دکتر رشیدی نیز در کتاب به آن اشاره کرده‌اند. این مبحث بیشتر سفسطه است و آن‌ها منشأ هنراسلامی را می‌چرخانند و سرانجام برگرفته از هنر کلاسیک و یا برگرفته از هنر چین و روم و یونان می‌دانند و در واقع برای هنراسلامی یا منشأ درستی مطرح نمی‌کنند یا آن را پنهان می‌کنند. مثلاً در کتاب پاپادوپلو که به سفارش و هزینه ایران تهیه شده نقش هنر ساسانی در شکل‌گیری هنر اسلامی حذف شده است. و یا نخستین مبحث کتاب نقاشی/اسلامی اثر دیوید آرنولد توماس نخستین مبحث منع نقاشی در هنراسلامی و مخالفت اسلام با نقاشی است و در این اثر آمده که هنرمندان به دلیل منع مذهبی از نقاشی به تزئینات روی آورده‌اند. بعد از آن نیز در همه کتاب‌هایی که درباره نقاشی ایرانی و نگارگری نوشته شده؛ آمده که منع مذهبی باعث شده هنرمندان ایرانی صورت‌ها را نکشند و نقاشی نکشند، در صورتی که در آثار طبری و ابن‌اثیر آمده وقتی که مسلمانان قصرهای ساسانیان را گرفتند جلوی ایوانی را که نقاشی فتح انتاکیه کار شده بود، نمازخانه کردند و حتی به وقت نماز مانعی هم جلوی نقاشی‌ها نمی‌گذاشتند. ولی بعدها اتفاقاتی می‌افتد و منع‌هایی ایجاد می‌شود و مواردی از این دست.

نگاه جانبدارانه مستشرقان به هنراسلامی به ما بسیار ضربه زده است. نمونه‌ای دیگر در کتاب/الارض از رقی - از قدیمی‌ترین کتاب‌هایی که در مورد فتح مکه نوشته شده - آمده وقتی پیامبر(ص) وارد مکه شد، حضرت علی(ع) بت‌ها را فرو ریخت و بعد دست خود را روی چهره نقاشی شده حضرت مریم و حضرت عیسی(ع) قرار داد و امر کرد که بقیه نقاشی‌ها را خراب کنند. شرق‌شناسان تا این‌جا داستان را روایت می‌کنند و برداشت‌های نادرستی دارند درحالی که پس از آن پیامبر(ص) می‌گوید؛ خدا کسی که پیامبران را اینگونه نقاشی کرده لعنت کند چون در آن‌ها پیامبران را در حال قماربازی

فصلنامه نقد کتاب

ادبیات و هنر

سال اول، شماره ۳ و ۴
پاییز و زمستان ۱۳۹۷

۱۴



و در وضعیت نادرستی کشیده بودند. اینگونه مستشرقان همه چیز را به هم می ریزند. آن ها امروز بخش هایی از هنر ایران را مصادره می کنند؛ مثلاً بخش زیادی از آثار هنر ایرانی را آثار ترک می نامند. بنابراین این شیوه سبب شده که درباره هنرهای اسلامی بسیار بنویسند اما همان طور که دکتر رشیدی هم اشاره کردند بخش زیادی از این اطلاعات باید پالایش شود و به آن ها پاسخ داده شود. نگاه مستشرقان کاملاً احساسی و وحدت گرایانه است. آن ها بین هنر ادیان مختلف اشتراکاتی می تراشند و آن ها را برگرفته از یک سرچشمه می دانند.

سؤال اینجاست که آیا ما هنر اسلامی داریم؟ یعنی هنری که به نام اسلام است می توانیم داشته باشیم؟ من می گویم بله و برایش دلیل و مصداق دارم. بخشی از هنر ایران که به هنر ساسانی اختصاص دارد. پس از اسلام هنرمندان ایرانی با رسم الخط عربی آشنا می شوند و در واقع خط پهلوی کنار می رود و رسم الخط عربی رواج می یابد و این یکی از افتخارات هنرمندان ایرانی است که خط پهلوی را کنار گذاشته و به خط عربی روی آوردند. ایرانیان برای آموزش رسم الخط جدید خوشنویسی می کردند. مثلاً همه سفال های نیشابور خطاطی شده و تنها عنصر تزئینی آن گاه فقط خط است. کتیبه های در و دیوار خطاطی است. قرآن و کتاب های مذهبی را با خط درشت می نوشتند. البته بخش زیادی از این خطاطی ها برای یادگیری زبان جدید و حفظ زبان فارسی است. درست است که شاهنامه و دیگر آثار در حفظ زبان فارسی خیلی مهم بوده ولی به نظر من احیای زبان فارسی با توجه به رسم الخط جدید نیز

یکی از مهم‌ترین کارهایی بوده که ایرانیان، سامانیان و آل‌بویه انجام داده‌اند. بخشی از هنراسلامی از قرن چهارم آغاز می‌شود و آثاری که می‌توان گفت هنراسلامی است از قرن چهارم باقی‌مانده‌است. برای نمونه نقش درخت زندگی که در زمان ساسانیان کار شده در کتب ادیان ایرانی درختی مقدس است که دو حیوان (طاووس، پرنده، یا گوزن) در برابر مار از آن محافظت می‌کنند که اگر مار برآن حاکم شود خشک‌سالی می‌شود و آب‌ها تلخ می‌شوند و ابرها بارور نمی‌شوند. در دوران اسلامی (قرن چهارم و پنجم به بعد) طوبی یا سدره‌المنتهی که در قرآن و احادیث آمده جای درخت زندگی زمان ساسانیان را می‌گیرد و مفهومی دیگر به آن می‌دهد و در واقع جهان‌بینی اسلامی نقش آن را تغییر می‌دهد. نقش طوبی ابتدا و انتهای ندارد چراکه در اندیشه اسلامی طوبی در آسمان چندم است و شاخه‌هایش در آسمان‌های دیگر و سهروردی در عقل سرخ آورده که درخت طوبی چنان وسیع است که اگر مرغی بخواهد از یک شاخه آن به طرف شاخه دیگر پرواز کند هزار سال طول می‌کشد. این نقش وقتی به دوران اسلامی قرن پنجم می‌رسد دیگر ابتدا و انتهای ندارد و همه سطح را پر کرده است.

نکته دیگر اینکه آداب و رفتار اسلامی تأثیر زیادی در شکل‌گیری هنراسلامی داشته است. باباشاه اصفهانی در *آداب‌المشق* می‌گوید: «هنرمندی که تمام وقتش را روی تمرین و مشق کردن می‌گذارد و دیگر تعلقات زندگی را رها می‌کند و کارش مشق نوشتن و تمرین و ریاضت کشیدن و چشم‌پوشی از لذت‌ها است، خداوند در دل او نوری روشن می‌کند و در دلش زیبایی ایجاد می‌کند و این زیبایی از طریق قلمش جریان پیدا می‌کند و خطی که می‌نویسد دارای زیبای معنوی است.» غزالی در *کیمیای سعادت* آورده که زیبایی فقط زیبایی ظاهری نیست و مطمئناً باید زیبایی باطنی باشد که زیبایی ظاهری را پشتیبانی کند. هنراسلامی، هنری است که تحت پرورش جهان‌بینی اسلامی به وجود آمده چه در ایران و چه در کشورهای دیگر و دلیل اشتراک آثار هنراسلامی جهان‌بینی مشترک است.

کار ارزشمند دکتر رشیدی در این کتاب ذکر مشکلات و خطاهای مستشرقان از بیان هنراسلامی و ارائه راه‌حل برای آن مشکلات و شیوه احیای هنراسلامی است. بنابر آنچه ذکر کردیم مستشرقان نگاه کهنه‌ای دارند و خود اذعان دارند که هیچ‌وقت سعی در احیای هنراسلامی نداشته‌اند.

صادق رشیدی: همیشه برای من پرسشی مطرح بود. برای نمونه دکتر خزایی فارغ از شخصیت آکادمیک‌شان، هنرمندند و گرافیس‌ت‌اند. اولاً ایشان مسلمانند و دوماً در یک کشور اسلامی زندگی می‌کنند، اکنون به آثار

هنری ایشان باید چه بگویم؟ باید بگویم هنراسلامی یا نباید بگویم؟ حال بحث من این است، چرا وقتی که اصطلاح هنراسلامی به کار می‌رود، تصویری از یک دوره خاص به ذهن ما خطور می‌کند و این آن قدر در نوشته‌ها و مقالات تکثیر شده که در ذهن نسل جدید هم همین‌طور نهادینه شده که وقتی می‌گوییم هنراسلامی یک‌سری بشقاب، سفال و نگارگری در ذهن‌ها تداعی می‌شود. یعنی اگر الان به عنوان مسلمان کار هنری می‌کنیم بالاخره باید هویتی داشته باشیم یا خیر؟. بله ما هنرمندان ایرانی مسلمان هستیم اما شاخصه‌های بومی و فرهنگ ایرانی اسلامی در کجای آثارمان باید دیده شود؟ در این اثر بحث من نقد شیوه مطالعات نظری در هنراسلامی است که هرگز نافی هنراسلامی نیست و حتی اشاره کرده‌ام که سنت‌گرایی هم نوعی رویکرد است. دغدغه من این بوده که روش‌های مطالعاتی دقیقاً چگونه پیش می‌روند؟ چرا جایی سفسطه می‌کنند، جایی اغراق و جایی ستایش و یک‌جا خیلی محفلی صحبت می‌کنند؟ چرا باید این تصور به وجود بیاید که مدرنیسم یک گفتمان جهان‌شمول است؟ چرا نباید اصول و یا ویژگی‌های زیبایی‌شناختی جهان شرق و یا ایران به جهان تسری پیدا کند؟ چرا هنر امروز ایران و ادبیات معاصر ایران اساساً اروپا محور است؟ این مباحث جای نقد دارند. وقتی که میان ما و سنت ما شکاف ایجاد شد و ما با دستاوردهای مدرنیته مواجه می‌شویم از آن جاست که دچار نوعی گیجی و سردرگمی در هویت فرهنگی خود می‌شویم و احساس بی‌هویتی می‌کنیم و دنبال چیزی می‌گردیم که نمی‌دانیم چیست و برای به دست آوردنش ناچاراً گرایش‌های افراطی پیدا می‌کنیم. یعنی از دوران ایران باستان تصویری اسطوره‌ای می‌سازیم و فکر می‌کنیم که مدینه‌ای فاضله را از دست داده‌ایم. گرایش‌های باستانی باعث افراط و تفریط در فرهنگ می‌شود. برخی‌ها صرفاً یک‌جور رویکرد مذهبی رادیکال دارند و برخی دیگر رویکرد رادیکال باستانی. هر دوی اینها در هر صورت بنیادگرایانه است همان‌طور که سنت‌گرایی هم قرابت زیادی با بنیادگرایی دارد. درباره زیبایی که دکتر شایسته‌فر اشاره کردند شکی در آن نیست که هنر ایران زیبا است و زیبایی آن همگان را شیفته خود می‌کند اما مهم این است که روش مواجهه با زیبایی چگونه است. ما با زیبایی فلسفی برخورد می‌کنیم، زیبایی عرفانی یا زیبایی تکنیکی؟ کار زیبایی‌شناسی مطالعه ساختار و فرم هنر است و اگر تاریخچه آن را مطالعه کنیم به معنای ادراکات حسی است. زیبایی‌شناسی هرگز به باطن هنر رجوع نمی‌کند و طبیعی است که برخی مانند هایدگر علیه آن نوشتند که زیبایی‌شناسی یک منش و مواجهه‌ای متریالیستی و ابزاری است و به ظاهر توجه می‌کند. مسئله ما امر غایبی است که اثر هنری درصدد بیان آن است.

امر زیبا فقط در هنر ایرانی اسلامی خلاصه نمی‌شود، امپرسیونیسم هم زیباست اما چه اتفاقی می‌افتد که در مواجهه با هنر اسلامی نوعی زیبایی معنوی در درک ما رخ می‌دهد و با دیدن زیبایی امپرسیونیستی ادراک و تجربه زیبایی‌شناختی ما نوع دیگری رقم می‌خورد؟ پاسخ این است که معانی و تصورات از پیش تعیین شده‌ای در فرایند آموزش در ذهن ما نهادینه شده که هر وقت با هنر غربی مواجه شدیم ادراک ما باید متفاوت از آن چیزی باشد که در مواجهه با هنر شرقی می‌بینیم. وقتی ما با امر زیبا مواجه می‌شویم قاعدتاً برانگیخته می‌شویم و حس خوبی به ما دست می‌دهد، اما در بخشی از حوزه هنر اسلامی که کلمه برجسته‌تر است مانند هنر کتیبه‌نگاری که دارای آیات و روایات است در واقع ارجاعات به سمت معنویت روشن‌تر و واضح‌تر است نسبت به زمانی که نقوش انتزاعی را مشاهده می‌کنیم. می‌خواهم بگویم که آیا این دریافت‌های معنوی در مواجهه با زیبایی هنر اسلامی یک‌سری معانی از پیش تعیین شده است که ما به متون نسبت می‌دهیم؟ و یا ما در آن لحظه این را احساس می‌کنیم؟ تردیدی نیست که هرکسی به فراخور ویژگی‌های فرهنگی و اجتماعی خود که در آن متولد شده و رشد یافته در مواجهه با آثار هنری با دیگری، ادراک متفاوتی دارد اما چگونه باید این را تبیین کرد؟ به عبارتی در کار پژوهشی این زیبایی معنوی را چگونه به سخن در بیاوریم و راجع به آن چه بگوییم؟ به هر روی این روند، شکل توصیفی به خود می‌گیرد و من مسئله‌ام این توصیف است یعنی مثلاً تاریخ‌گرایان به سمت مطالعات موزه‌ای رفته و آن را توصیف می‌کنند و از آن طرف سنت‌گرایان نیز به باطن رجوع می‌کنند و شما را در فضای مه‌آلودی قرار می‌دهند که هیچ مصداقی ندارند و همه چیز آن خیالی است. بین این امر خیالی و آن امر توصیفی که در مطالعات موزه‌ای مستشرقان جریان داشته مسائل مهمی مغفول مانده است: نقش قدرت، حمایت دربار، ساختارهای اجتماعی و فرهنگی و در مجموع عواملی که ما از آن‌ها به عنوان فرامتن‌ها یاد می‌کنیم. آیا این مسائل هیچ نقشی در چگونگی تبلور این ویژگی‌های هنری نداشته است؟ باید گفت که دستاوردهای تمدن هر کشوری نتیجه ایدئولوژی و شیوه تفکر مردم آن بوده است. حالا این که چقدر تفکر اسلامی توانسته تبلور عینی پیدا کند باید با مصداق‌هایش بحث کرد که دکتر خزایی خیلی خوب این موضوع را بررسی کردند. اما در واقع امروز تفکر یا رویکرد غالب در مطالعات هنر اسلامی، سنت‌گرایی است. مطالعات اجتماعی در این حوزه اندک است چرا درباره جامعه‌شناسی هنر اسلامی بحثی نمی‌شود؟ مثلاً چرا از ساختار اجتماعی دوران صفویان که منجر به شکل‌گیری تصوف شد و هنر را هم تحت تأثیر قرارداد سخنی گفته نمی‌شود؟ ساختار اجتماع در حال تحول است

و مطالعه اجتماعی درک ما را نسبت به ماهیت هنرها می‌افزاید نسبت به این که بخواهیم لزوماً در یک فرآیند سیر و سلوک عرفانی با هنر مواجه شویم. هر کسی به میزان تجربه و دانش خود می‌تواند در هر حوزه‌ای و در باب هر هنری بنویسد و این تنوع مطالعاتی مفید است اگرچه بحث اصلی من نقد روش‌های مطالعاتی بوده است.

فصلنامه نقد کتاب

ادبیات و هنر

سال اول، شماره ۳ و ۴
پاییز و زمستان ۱۳۹۷

۱۹

مریم حسینی: به نام خدا. من از استادان بزرگواری که قبول زحمت کردند و در این جلسه شرکت کردند سپاسگزاری می‌کنم و همچنین از دیگر دوستانی که در نشست ما حضور دارند. از بیانات دکتر رشیدی با نگاه منتقدانه‌شان و استادان هنراسلامی دکتر شایسته‌فر و دکتر خزایی بسیار استفاده کردیم. اگر بخواهیم آن‌چه که در این جلسه به بحث گذاردیم را جمع‌بندی کنیم نخستین نکته‌ای که باید به آن بپردازیم، تعریف دقیق‌تری از هنراسلامی است و ضرورت نگاشت کتابی با عنوان تعریف هنراسلامی احساس می‌شود. نکته دوم که در کتاب دکتر رشیدی جذاب بود بحث نگاه مستشرقان به هنراسلامی است که خود بحثی انتقادی است و می‌تواند خیلی دقیق‌تر و مفصل‌تر از چیزی که در این کتاب آمده مورد بحث قرار گیرد. از گفت‌وگوهای همکارانم چنین برمی‌آید که بیش‌تر مستشرقان نگاهی جانبدارانه و سوگیرانه نسبت به هنراسلامی داشته و دارند.

اگر دکتر رشیدی نقدهای این کتاب را به زبان انگلیسی و یا زبان‌های دیگر منتشر کنند فرصت مکالمه با صاحب‌نظران این حوزه در دنیای غرب را فراهم می‌آورند و زمینه‌ای می‌شود تا در دنیایی که متأسفانه مبنای هنری و اندیشه‌گانی‌اش را معادلات اقتصادی تعیین می‌کند بتوانیم باب مذاکره و مباحثه را باز کنیم و نگاه‌های غلطی که استادان فرمودند نسبت به آثار ایرانی و اسلامی وجود دارد تغییر دهیم.

یکی از یادداشت‌های من در این جلسه درباره رابطه اسلام و هنر است. اگر ما ادبیات را به عنوان یکی از شاخه‌های هنر در نظر بگیریم؛ طبیعتاً قبل از اسلام در میان اعراب بادیه‌نشین، مهم‌ترین هنری که می‌توانیم از آن یاد کنیم؛ هنر شعر است و بعد وقتی که به اسلام و پیام رسول این دین می‌رسیم می‌بینیم که آن‌چه که محصول دین است تولید هنری است و خود قرآن مبنا و پایه هنرها است و ما نیازی نداریم بگوییم قرآن از هنر دفاع می‌کند یا نه چون خود قرآن اساساً هنر است. چگونه می‌توان وجه هنری قصه‌ها، داستان‌ها و تمثیل‌های قرآن را نادیده گرفت؟ تصویرگری‌های قرآن بنیان و پایه‌ای برای بسیاری هنرهای پس از آن شده است. پس از اسلام ما می‌بینیم ایرانی‌ها در شعر و ادبیات نقاشی کردند، ایرانی‌ها در ادبیات بازیگری کردند و

نمایش اجرا کردند. در حقیقت باید بگویم که زیبایی‌شناسی هنر اسلامی فقط در تذهیب و نگارگری و کاشی‌کاری و اسلیمی‌های پیچان مساجد نیست. به موازات این هنرها اگر ادبیات و شعر را قرار دهیم می‌بینیم که در دوره‌هایی همراهی و همگامی این هنرها با هم بوده است و من امیدوارم ما بتوانیم در نشریه ادبیات و هنر این‌ها را در کنار هم داشته باشیم.

صادق رشیدی: نکته پایانی که باید بگویم درباره استعمار است. پیکره مطالعاتی همه مقالات و کتاب‌های من بومی است و به هزار و یک دلیل از فرهنگ بومی خود دفاع کرده‌ام و درباره آن می‌نویسم و خواهم نوشت. یکی از نشانه‌های بارز استعمار فرهنگی و هنری، سکوت مستشرقان در قبال از بین رفتن تمام متون تاریخی‌ای بود که در سوریه و عراق به دست تروریسم نابود شد. کاخ‌های سامرا و موزه‌های عراق و بناهای تاریخی سوریه تخریب شدند. چطور در مقابل نابودی آثار تاریخی ارزشمند سکوت می‌کنند ولی در یک برهه زمانی با اشتیاق و ولع راجع به آن‌ها نوشتند و هر چقدر هم توانستند با خودشان بردند؟ این‌ها واقعیت‌های معاصر و مسلمی است که باید راجع به آن‌ها نوشت. امیدوارم بتوانم روزی این مطالب را به زبان انگلیسی برگردانم و حداقل دیگران هم در سایر کشورهای اسلامی بخوانند. در پایان از همه استادان محترم و حضار گرامی برای بیان اظهارنظرانشان تشکر می‌کنم.

فصلنامه نقد کتاب

ادبیات و هنر

سال اول، شماره ۳ و ۴
پاییز و زمستان ۱۳۹۷

۲۰